

علی صدارت: من شارلی هستم!... یا نیستم؟... پرسش تکراری این است.

در ورود واضح بگویم که قتل کارتونیه‌های نشریه شارلی، و نیز قتل سایر افرادی که در آن واقعه سراسر نفرت و خشونت را به شدت محکوم می‌کنم. همانطور که و به همان شدت که خشونت‌های یازدهم سپتامبر را محکوم کرده و می‌کنم. این توضیح را لازم می‌دانم چرا که از یک سو زورپرستان در لباس دژبان‌های دژ "روشنفکری"، بهانه خوبی را برای برافراشتن چماق دین‌ستیزی جسته‌اند، و از طرف دیگر زورپرستانی دیگر در لباس گزمه‌های قلعه تاریک "اسلام" به مثابه نماد خشونت، بهانه خوبی را برای بردن سرهای مذمت‌کنندگان این توحش به زیر طقماغ و اسلاما یافته‌اند. خوب که بنگری یکی این سر کرباس پوسیده جزمی‌گرائی، و آن یکی آن سر دیگر آن است. ولی روی سخنم نه سر و نه ته این کرباس است.

روی سخن من مقلدان است. ولی نه تنها مقلدان مقام معظم رهبری در ایران، و یا ولایت مطلقه از نوع داعشی و یا القاعده و طالبان، بلکه مقلدانی که هر خبر داغی را که در گردباد رسانه‌های غرب می‌چرخد، وحی منزل می‌گمارند. و امروزه روز، مد "روشنفکری" و "سکولاریزم" و "لائسیته"، جبارانه، فکر دین‌ستیزی را به طور عام، به جامعه تحمیل می‌کند. حال اگر آن فرد از درجه "روشنفکری" بالاتری هم برخوردار باشد، اسلام‌ستیزی مستحب و اگر یک درجه بالاتر، شیعه‌ستیزی واجب می‌آید. بسیار خنده‌آور است که کاسه بعضی از این گونه "روشنفکران" حتی از آش غربیان نیز داغتر شده است به قسمی که حتی خشونت‌گسترانی چون دیوید کامرون در انگلیس و اوباما در امریکا و در این روزها اولاند در فرانسه به تکرار می‌گویند که این خشونت‌ها ارتباطی به اسلام ندارد، ولی این "روشنفکران" در ایران و تمام جهان، با ساز نتانیاهو از اسرائیل، به رقص پرداخته‌اند.

ولی این را هم یادآور شوم که خطاب این نوشته خالی از عتاب است که در این بیش از سه دهه، راهی پر پیچ و خم را پشت سر گذاشته‌ایم و تا از گذشته درس نگیرم، مشابه همان خطاها را تکرار خواهیم کرد که آقای خمینی را ولایت مطلقه کرد و بر سر ما سوار.

پرسی را که عنوان این نوشته انتخاب نموده‌ام، تکراری و قدیم است. قدمت آن را از زبان مولانا در دفتر دوم مثنوی معنوی و در داستان آن مسافر که شب هنگام به خانقاهی رسید و خر خود را به خادم آخور سپرد و برای استراحت به داخل خانقاه پناه برد. صوفیان خانقاه به سراغ خر در آخور رفتند و خر را برای فروش از خادم گرفتند و به وی گفتند که اینکار را با رضایت صاحبش انجام می‌دهند. به صوفیان که در خانقاه مشغول چرخ‌زنی بودند، و صاحب خر هم در سماع به آنها پیوسته بود، خبر داده شد که خر را از آخور بردند و آواز "خر برفت و خر برفت..." سر دادند. مسافر از همه جا بی‌خبر هم، با تقلید آن شعر را تکرار کرد و در خواندن آواز خر برفت و خر برفت با دزدان خرس هم‌صدا شد:

چون سماع آمد ز اول تا کران مطرب آغازید یک ضرب گران

خر برفت و خر برفت آغاز کرد زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پای‌کوبان تا سحر کف‌زنان خر رفت و خر رفت ای پسر

از ره تقلید آن صوفی همین خر برفت آغاز کرد اندر حنین

صبحگاه و بعد از بیدار شدن، مسافر به سراغ مال خود در آخور رفت ولی آن را نیافت و به اعتراض گریبان خادم را بگرفت:

چون نیایی و نگویی ای غریب پیش آمد این چنین ظلمی مهیب

در حالیکه خادم آخور برای اطمینان به داخل خانقاه می‌رفت و با صراحت می‌دید که صاحب مال هم، خود با دزدان هم‌نوا شده است

گفت والله آدمم من بارها تا ترا واقف کنم زین کارها
تو همی گفتی که خر رفت ای پسر از همه گویندگان با ذوق تر
باز می گشتم که او خود واقفست زین قضا راضیست مردی عارفست
توجیه صاحب مال را از زبان وی بشنویم:

گفت آن را جمله می گفتند خوش مر مرا هم ذوق آمد گفتنش
مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

ما هم مسافرانی هستیم که خسته از راه خشونت چند دهه گذشته، که ولایت مطلقه به علت انفعال ما توانسته آنرا سرنوشت ما بگرداند، هر کدام در یک خانقاهی پناه بسته ایم. ولی نباید این تجربه خشونت کور به اسم "اسلام" ما را بی احتیاط کند که از آن طرف بام سقوط کنیم و ما با هر آواز خر برفت و خر برفت و خر برفت... به رقص و چرخ زنی مشغول شویم و با به دور خود چرخیدن و درجا زدن و انفعال، مشابه همان کژروی های گذشته را، به شکل دیگری تکرار کنیم.

در هفته ها و ماه های بعد از حملات یازدهم سپتامبر، دستگاه مغزشوئی و پروپگاندای امریکا، تدارک حمله به افغانستان و عراق را می داد و شعار "ما از ارتشیان خود پشتیبانی می کنیم" و استفاده از نوارهای زرد رنگ به عنوان نمادی از این شعار، همگرا شده بود. بعضی از ایرانیان مقیم امریکا هم بدون عقیده به این شعار، مرعوب شده و نوارهای زرد را نمایش می دادند. طرح سوال ساده اینکه معنی شعار "ما از ارتشیان خود پشتیبانی می کنیم" بسیار مشکل و چماق "تروریست" را بر فرق امثالی چون من فرود می آورد. ولی حالا با عریان شدن نتایج این جنگ و اینکه ارتشیان در عراق و افغانستان چه جنایاتی را به اسم آوردن دموکراسی مرتکب شدند و اینکه امروزه تعداد خودکشی های ارتشیان امریکا بسیار بیشتر از تلفات جنگی امریکائیان پرسیدن آن سوال را در آن زمان موجه می نماید.

در اهمیت حقوق بشر و از جمله آزادی بیان شکی نیست. بخصوص بعد از گذشت چند دهه از خطکشی ها و مرزبندی های حزبی و گروهی و عقیدتی و تخریب دگراندیشان داخل و خارج از نظام ولایت مطلقه، تلاش برای احقاق هر حقی از هر بشری در هر مکانی و در هر زمانی و با هر عقیده و دین و مذهب و مرامی، نقطه شروع بسیار مناسبی برای استقرار و استمرار و پیشبرد مردمسالاری است. بدین ترتیب است که می توانیم خودمان بدون چشمداشت به قدرتهای داخلی و خارجی، و با اعتماد به خود و به یکدیگر، با اعتماد به نفس فردی و با اعتماد به نفس ملی، همگی مان در ساختن سرنوشت بهتری برای خود و فرزندانمان مشارکت کنیم.

تجاوزها به حقوق را با دقت باید نگریم. در همین فرانسه ژان ژاک روسو، در نزدیک به دو و نیم قرن پیش حقوق بشر را در قرارداد اجتماعی مطرح نمود، ولی در حدود دو قرن بعد از آن در سال 1961 مجله «هاراکیری» بخاطر «توهین به ارزش های ملی» در همین فرانسه توسط دولت تعطیل گردید. مجله دوباره در سال 1966 اجازه یافت ولی باز به علت توهین به شخص شارل دوگل در سال 1970 بسته شد. در سالهای 1980 نویسندگان سابق این نشریه، آن را با نام جدید هفته نامه شارلی بازگشودند. انتخاب اسم شارلی ظاهرا به کنایه از نام شارل دوگل که مجله به خاطر توهین به وی تعطیل شد، بوده است.

گفته شد که در بعضی از کشورهای اروپائی از جمله فرانسه، بعضی نوشته ها و سخنرانی ها در مورد اسرائیل و دین یهود و هولوکاست، جرم محسوب می شود و مجازاتهایی را در پی دارد. ولی توهین ها به باورمندان به دین اسلام، نقل و نبات هر محفل "روشنفکری" در غرب است. تجاوز به آزادی بیان و تعطیل کردن نشریات تنها تجاوزها به حقوق بشر در کشورهای غربی نبوده است. فرانسه از جمله کشورهایی است که سابقه تاریک دولت خود در تجاوزها به حقوق بشر را تا همین روزها زنده نگاه داشته است. استثمار و استعمار و خشونت گسترده در کشورهای جهان سوم بخصوص کشورهای "اسلامی" در کارنامه این کشور غیرقابل اغماض است. مردم آن کشورها در تنگناهای عمیق و در تخریب و خشونت، گذران زمان می کنند و همگی، بخصوص جوانان آن کشورها مورد تحقیرها و توهین های مداوم هستند و بعد از به ستوه آمدن و عرصه حیات را به خود تنگ دیدن، به هر آب و آتشی میزنند که به کشورهای غربی

مهاجرت کنند و زندگی خود و خانواده خود را از آن جهنم ساخته و پرداخته غرب، نجات دهند. ولی آنها در کشورهای غربی هم در امان نیستند و به خاطر رنگ پوست و اسامی نامانوس و لهجه‌های متفاوت، از همان کودکی مورد تمسخر و توهین و تحقیر قرار می‌گیرند و تجاوزها به حقوق آنها ادامه می‌یابد. فرق دیگر آنها با هموطنان خود که موفق به فرار از جهنم وطن خویش نشده‌اند این است که این مهاجرین، رفاه و امکانات و تسهیلاتی که غربیان در کشورهای خود برای خود جمع‌آوری کرده‌اند را هرروزه به چشم خود می‌بینند و محرومیتهای خود و هموطنان خود را در قیاس با آنها به یاد می‌آورند. آنها از خود می‌پرسند که اگر خشونت و جنگ و کشتار و دزدی غریبان، باعث مسلط بودن آنها شده است چرا آنها اینکار را نکنند. توهین‌ها به رسوم و آئین و دین و باورهای آنها هم امری شایع است که در سطح شهروندان مهاجری با امکانات ناچیز، کمتر مجالی برای دفاع از خود و دین و اعتقاد خود در رسانه‌های غرب برایشان پیدا می‌گردد.

بعضی از "روشنفکران" ایرانی اعتراض به تجاوزهای دولت اسرائیل به حقوق بشر را، همکاری و تقویت رژیم ولایت فقیه خواندند. و باز همانها این روزها داعتر نشدن از کاسه رسانه‌های غربی در اسلامستیزی به بهانه ترورهای اخیر فرانسه را کمک به داعش و القاعده می‌پندارند. امروز بسیاری می‌گویند "من شارلی هستم"، ولی وقتی که در تاریخ 12 تیر ماه 1367 هواپیمای مسافربری ایران ایر IR655 بر فراز خلیج فارس توسط کشتی جنگی امریکائی ساقط شد و 290 سرنشین آن از جمله 66 کودک کشته شدند و از نظر تعداد کشته‌شدگان در رده هفتمین جنایت مرگبار هوائی قرار گرفت، چند نفر گفتند "من ایرانی هستم". در تجاوزهای رژیم آپارتاید اسرائیل به حقوق اعراب فلسطینی، کسی نگفت "من عربم" و یا "من فلسطینی هستم" و یا وقتی آندرس برویک، راستگرای افراطی نروژی، برای پاک کردن چهره اروپا از مسلمانان 77 نفر را وحشیانه به قتل رساند، چند نفر گفتند "من مسلمان هستم" و یا بعد از کشتار شهروندان بی‌گناه پاکستانی و یا افغان در اثر بمبارانهای اشتباهی چند نفر گفتند "من پاکستانی هستم" و یا "من افغان هستم" بعد از برملا شدن جنایات دولت امریکا در ابوغریب و یا گوانتانامو، چند نفر از "روشنفکران" این‌گونه که این روزها اسلامستیزی می‌کنند و یا اینکه بدون پرداختن به ریشه بیماری به تقلید از رسانه‌های گروهی غرب می‌گویند "من شارلی هستم" به دفاع برخاستند؟

فرانسه مهد لائیسیته است که قانون آن را ژول فری در دسامبر سال 1905 از مجلس گذراند. ولی همین فرانسه در سالهای اخیر لائیسیته را از بی‌طرف بودن دولت نسبت به دین و باور و مرام و عقیده مردم، به بی‌دین و بی‌باور و بی‌مرام و بی‌عقیده بودن افراد ناچیز کرد و در نوع پوشش افراد هم اعمال زور نمود. به تعبیر بی‌بی‌سی، از جمله گناهان یکی از تروریستهای حواث هفته گذشته در فرانسه، امضا کردن متن اعتراضی به پوشش اجباری منتشر در اینترنت بوده است. پوشش نمادی از بیان است. بایسته است که پوشش اشخاص، بخصوص اگر از اندیشه دینی آنها نشات می‌گیرد به خود آنها مربوط می‌شود و باید در این نوع بیان هم آزادی موجود باشد. لزوم مذمت رژیم ولایت مطلقه در عدم تحمل دگراندیشان امری بدیهی است. حجاب اجباری ولایت مطلقه خامنه‌ای به همان مقدار مذموم است که بی‌حجابی اجباری ولایت مطلقه رضا پهلوی. صرف نظر از اینکه نویسنده و خواننده این سطور در مورد حجاب چه نظری داشته باشد، احترام به عقاید و پوشش دیگران برای هر فرد حقوق‌مند و مدعی مردمسالاری واجب است و توهین و تحقیر هر فردی به دلیل پوشش وی، بدون واکنش نخواهد ماند.

قتل و دزدی در هر جامعه‌ای محکوم است، ولی این خشونت‌ها در خلاء بوجود نمی‌آیند و سایر افراد آن جامعه هم، دانسته و یا نادانسته، در وقوع این خشونت‌ها نقش دارند. نقش دولتها در میزان خشونت‌ها و آسیبهای اجتماعی غیرقابل چشم‌پوشی است. با همین مثال، و در ابعاد جهانی، نقش همه ما ملتها و افکار عمومی، و نیز نقش دولتها و قدرتهای غیردولتی و شرکتهای چندملیتی در خشونت‌گستری در دنیا، بخصوص در خاورمیانه و افریقا قابل تفکر است. بایسته است که هرکدام از ما شهروندان جامعه بشری در هرکجای دنیا از خود بپرسیم که در کاهش میزان خشونت در دنیا، چه کارهائی کرده‌ایم و چه کارهای دیگری می‌توانیم انجام دهیم که ضمن اعتراض به تجاوزهای دولتها به حقوق بشر و حریم خصوصی افراد و پیشگیری آنها (مانند دولت امریکا بعد از حملات 11 سپتامبر، و تمهیدات احتمالی فرانسه و اتحادیه اروپا بعد از حوادث اخیر)، از وقوع این‌گونه خشونت‌گستری‌ها در آینده جلوگیری کنیم.

برای برپائی و پویائی مردمسالاری، بسط و انتشار مفاهیم و اصول مردمسالاری، از جمله عدم تبعیض و لائیسیته، از ضرورتهای ابتدائی است. با هرچه حقوق‌مندتر شدن خود و هسته‌هایی که در آن هسته‌ها فعالیت می‌کنیم است که میزان

خشونت شرقیان در غرب و نیز غربیان در شرق به تدریج کاسته می‌شود و به اسم پیشرفت و تمدن و مدرنیته از یک سو، و به اسم اسلام و یا یهودیت و یا هر دین و عقیده دیگری از سوی دیگر، خشونت حلال نمی‌گردد.

لزوم تبعیض‌زدائی در جای‌جای اعلامیه جهانی لائیسیته مشهود است. لائیسیته را در مفهومی بالینی و معنایی عملی، به این ترتیب ارائه کرده‌ام:

اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هرچه خودانگیخته‌تر، عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی اتخاذ کند؛ و اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هرچه خودانگیخته‌تر، نوع آن عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی، خودش انتخاب کند؛ این خودانگیختگی است که لائیسیته را در سطح افراد و هسته‌های مردمی و به تبع آن در سطح جامعه و ملت به طور عملی متبلور می‌کند. این تبلور، با اشراف به حقوق ذاتی بشر، و بر اساس این حقوق (از جمله استقلال و آزادی) استوار است. یک چنین جامعه و ملتی به این ترتیب، یک قانون اساسی تدوین می‌کند که مملو از حقوق و خالی از مرام باشد و بدین ترتیب مردم به طور مداوم، لائیسیته را هرچه بیشتر به دولت تحمیل می‌کنند که دولت نسبت به نهادهای دینی و عقیدتی، پیوسته بی‌طرف‌تر بگردد، و قلمرو خصوصی از تجاوز قلمرو عمومی، پیوسته به میزان بیشتری مصون بماند. تکلیف دین و عقیده را، خود مردم معین می‌کنند، و نه مدرسه و نه مسجد و نه دولت.

برای ساختن سرنوشتی بهتر در ایرانی که همه ما با کمک یکدیگر باید بسازیم، تبعیض و عدم تحمل دگراندیشان و تقلید کورکورانه و خشونت جا و مکانی ندارد. در آغاز راه مشارکت در معماری سرنوشتی بهتر و بهتر، بایسته است که از ساختن خود شروع کنیم. یک ملت از مجموعه انسانها (از جمله خود من و شخص شما) تشکیل می‌گردد. با ساختن خود، با تمرین و ممارست در هرچه مردمسالارتر شدن و پیوسته حقوق‌مدارتر شدن است که می‌توانیم انتظار داشته باشیم ملت ایران پیوسته حقوق‌مندتر شود و کشور ایران رنگ دموکراسی و مردمسالاری را ببیند.

علی صدارت

شنبه دهم ژانویه 2015 برابر با بیستم دی ماه 1393

1- اعلامیه جهانی لائیسیته:

<http://alisedarat.com/1384/09/18/etelaiye-jahani-laisite-gharn-21>

2- افکار عمومی، رسانه‌ها، جنبش خودجوش

<http://alisedarat.com/1393/07/03/hamburg>

3- ابهام در لائیسیته و سربازان گمنام امام زمان

<http://alisedarat.com/1392/06/11/ebham-dar-laisite>